



کاک محمود، پیشمرگه‌تر از کاک مردان پیشمرگه

سال ۵۸ دموکرات‌ها و ضدانقلاب از غرب قد کشیدند و در استان‌های غربی و کره‌دستان آتش می‌سوزاندند. سر‌ها بریدند و جنایت‌ها کردند. کردها از میان خودشان، جمعیت پیشمرگان کرد مسلمان را شکل دادند. در ادامه مسیر، پیشمرگان کرد مسلمان با کاوه هم‌قدم و هم‌کلام شدند، تاجایی‌که می‌گفتند: «کاوه از ماست.»

کاک عثمان یکی از این پیشمرگه‌هاست. او سال ۵۸ با شهید کاوه آشنا شد و به‌گفته خودش در بیشتر صحنه‌های نبرد با ضدانقلاب، کنار و همراه کاوه بوده‌است. کاک عثمان، فرزند سردار شهید شریف، از سرداران بنام و مطرح پیشمرگه کره‌دستان است. کاک عثمان هم چنان‌باز است، هم برادر

شهید و هم پدر شهید.

او تلفن را با صدایی عمیق‌بار جواب می‌دهد و می‌گوید: الان وسط مراسم عزای برادر

کوچک‌ترم هستم. اگر برای هر کاری زنگ می‌زدید، جواب نمی‌دادم اما چون از کاوه پرسیدید، صحبت می‌کنم.

صحبتش را با سختی‌هایی‌که خانواده‌های کرد از ضدانقلاب کشیده بودند، شروع می‌کند: «ضدانقلاب هر کار که دلشان می‌خواست، انجام می‌دادند. می‌سوزاندند و می‌کشتند. جمعیت پیشمرگان کرد

مسلمان تازه تشکیل شده بود که کاوه آمد اینجا. سن‌وسالی نداشت. کاوه ۱۹ سال داشت و من ۱۸ سال. با این سن کم، در شجاعت عجیب بود. همیشه جلوتر از ما حرکت می‌کرد و اصلاً سنگر نمی‌گرفت. چندبار مجبور شدم سر همین موضوع با او بلند صحبت کنم: «کاک محمود! چرا نمی‌ذاری که ما جلو باشیم؟ این‌طوری که

بدون سنگر و سرپناه راه می‌ری، ضدانقلاب بلایی سرت می‌آره.» من حرف می‌زد



و او همان‌طور مسیروش را ادامه می‌داد و بدون پلک زدن، این‌طرف و آن‌طرف را نگاه می‌کرد تا اوضاع منطقه و ضدانقلاب دستش بیاید.

کاک محمود انگار ترس برایش معنی نداشت. هر عملیاتی که انجام می‌دادیم، خودش از همه جلوتر بود. کاک محمود از ما بود و در قلب ما ماند.»

کاک عثمان صالحیان، یکی از اعضای پیشمرگه‌های کرد مسلمان

اوایل سال ۶۰ کردستان پایگاه ضدانقلاب شده بودو از هر جای کشور خودشان را به آنجا رسانده بودندو همه‌توغ جنایتی می‌کردند. بیشتر جاده‌ها دست ضدانقلاب، دموکرات‌ها و کومه‌ها بود. اوضاع به حدی ناامن بود که مسیر ۳۰۰ یا ۴۰۰ کیلومتری را باید چند شبانه‌روز در راه می‌بودی تا

به مقصد برسی. مردم فقط ساعت‌های خاصی از روز می‌توانستند رفت‌وآمد کنند. چه جنایت‌ها و خون‌های بی‌گناهی‌که ضدانقلاب مرتکب نشد و نریخت. سر می‌بریدند و زن‌ها و دختر‌ها را به اسیری می‌بردند. بعضی مناطق مثل خور خوره را چندبار پاک‌سازی کردیم تا کامل توانستیم از دست ضدانقلاب بیرون بیاوریم. یک زندان در سردشت به اسم زندان دوله‌تو وجود داشت. زندان مخوفی‌که از

پیشمرگه‌های کرد تا بچه‌های سپاه و مردم عادی آنجا اسیر کومه‌ها و ضدانقلاب بودند. آزادسازی زندانیان این زندان وحشتناک، یکی از کار‌های بزرگ شهید کاوه بود. زندان در حقیقت اصطبل حیوانات بود و در آنجا مردم بی‌گناه را شکنجه می‌دادند. میان زندانی‌ها دکتر معلمی بود که برای نجات بیماران و درس دادن به

بچه‌ها به کردستان آمده بود. اما ه‌ر شب ضدانقلاب به روستایی حمله می‌کردند و مردم بی‌گناه را به این‌زندان می‌آوردند. جنایات ضدانقلاب را زانان کرد به‌خوبی به خاطر دارند. زن‌ها حتی در روز هم نمی‌توانستند بیرون بروند. داعش را حتما دیده‌اید. کار‌های ضدانقلاب در کردستان، مشابه داعش بود. یک‌بار زنی باردار با وحشت و ترس، خودش را به پایگاه‌ما رساند. اولین چیزی که پرسید، این بود:

کاک محمود (شهید کاوه) کجاست؟ این اعتماد به شهید کاوه یا به قول خودشان کاک محمود همین‌طور ساده به دست

آزادی اسیران «دوله‌تو»

نیامده بود. دوران شاه و بعد از آن ضدانقلاب آن‌قدر به کردها ظلم کرده بودند که آن‌ها به هیچ کس اعتماد نمی‌کردند. آن زمان هیچ کردی حق نداشت لباس کردی بپوشد یا آداب خودشان را به‌جا بیاورند. مردم می‌گفتند: «جاش‌های خمینی (جاش به زبان کردی به معنای نوکر است)

آمده‌اند ستمان را بگیرند.» کاوه به میان مردم رفت. فرمانده بود اما اصلاً میز و اتاق نداشت و همیشه وسط میدان و مردم بود. حتی برای عملیات از همه جلوتر بود. با این تلاش‌ها بود که به کاوه اعتماد کردند. در لشکر کاوه، لر، کرد، ترک و فارس با مذهب شیعه و اهل سنت، کنار هم بودند با حفظ عقاید خود. شهید کاوه به قلب کردنشین‌ها نفوذ کرد. محمود برای حفظ جان و مال و ناموس مردم، تمام تلاشش را کرد. آن زمان هر بار قصد داشتیم جاده و شهری را از دست منافقان و ضدانقلاب پس بگیریم، قبش این سؤال‌ها را می‌پرسید: «توی روستا چند تا خانواده است؟ چندتا تازن و بچه و مسن هستن؟ زن بارداری هم هست؟ آذوقه و سوخت دارن؟» وقتی از همه چیز مطلع می‌شد، بازم دلش آرام نمی‌گرفت. می‌گفت: «تیرها تون رو جوری بر زنین که حتی خوشه‌های گندم و درختای میوه مردم از بین نره.» آن سال‌ها مردم شهر‌های دیگر راحت کوبن نفت می‌گرفتند اما مردم شهر‌هایی مثل سردشت به دلیل ناامنی نمی‌توانستند همین حق خودشان را هم بگیرند. چه کسی آن روز‌ها جرئت داشت در شهر‌هایی مثل سردشت راه برود، چه برسد به اینکه بخواهد در صف نفت بایستد. شهید کاوه قبل از هر عملیات آزادسازی، سعی می‌کرد سوخت و آذوقه این مردم را با بالگرد به دستشان برساند. ما نفت را ۲۰ لیتر ۲۰ لیتر به این مردم غیور می‌رساندیم.

بخشی از وصیت‌نامه شهید محمود کاوه

دشمن باید بداند و این تجربه را کسب کرده باشد که هر توطئه‌ای علیه انقلاب طرح‌ریزی کند، امت بیدار و آگاه با پیروی از رهبر عزیز، آن را خنثی خواهد کرد. آینده جنگ هم کاملاً روشن است که پیروزی نصیب رزمندگان اسلام خواهد شد و هیچ‌گاه ما نخواهیم گذاشت که خون شهیدانمان هدر رود.

شماره ۲

روزنامه شهرامیدوزشگونی

شنبه ۱۳۹۹مهر ۱۳۲۷هجری قمری شماره ۳۱۸۹

شماره ۵۵



پیوندهای ویژه

«قمی» تنها در ارتفاعات حاج عمران

عملیات کربلای ۲ طی ۲ شب پر از حادثه انجام شد. شب اول این عملیات، سردار شهید محمود کاوه، بنده را همراه ۳گردان از محور شهید عباسی به سمت نوک ارتفاع راهی کرد و قرار شد

ما در جنگ تن‌به‌تن روی قله ۲۵۱۹، سنگ‌های بتنی بعضی‌ها را تسخیر کنیم. قله ۲۵۱۹ و ارتفاعات آن زمان ۳ مرتبه بین ایران و عراق دستس به دست شد

و هر ۳ مرتبه هم شهید کاوه آن را پس گرفت که مرتبه سوم روی همین قله به شهادت رسید. مرتبه اول، عملیات والفجر ۲ و دومین بار هم در تک حاج عمران قله را از عراق پس گرفت که همان‌جا به‌شدت مجروح شد و چند ماه بعد در عملیات کربلای ۲ در همان منطقه و درست همان جایی که مجروح شده بود، به شهادت رسید. در شب اول تا حدود زیادی به اهداف خودمان در محور شهید عباسی رسیدیم و چندین سنگر را در دامنه کوه گرفتیم اما موفق به فتح قله نشدیم. برای شب دوم آقامحمود آتش هم تدارک دیده بود. از میدان مین خودی رد شدیم، بعضی‌ها مرتب منور می‌زدند و ما می‌نشستیم و خاموش که می‌شد، حرکت می‌کردیم. وسط راه بودیم که یک‌دفعه وقتی منور زدند و نشستیم، متوجه شدم از کنار ستون یک نفر با ۲ بی‌سیمچی در حال نزدیک شدن است. از سبک راه رفتنش فهمیدم که محمود است. از او خواش کردم که شما را به جان امام(ره) قسم می‌دهم برگرد. شما نیا، امشب کار نبرد سخت است. ما را داغ‌دار نکن. ایشان با حالت خاصی گفتند: اجازه بدهید ببایم. در کارتان دخالت نمی‌کنم. همان‌گونه که دیشب عمل کرده‌ای و صلاح می‌بینی، عمل کن. گفتم پس شما ۱۰ نفر عقب‌تر بایبید و تخریبچی‌ها و بی‌سیمچی‌ها را جلوتر از فرمانده محمود فرستادم. ستون به راه افتاد و ما به یکسر شهادی شب قبل رسیدیم. عراق مرتب آتش می‌ریخت و اینکه می‌گویند هنوز درگیری شروع شده بود که کاوه شهید شد، کذب محض است. ایشان قبل از رمز عملیات، مجروح شد ولی آتش دو طرف سنگین بود. محمود همان‌جا از من پرسید: دیشب هم تا این حد آتش عراق سنگین بود؟ عرض کردم: بله، خیلی سنگین بود و از امشب هم سنگین‌تر نبود. تا همین‌جا «چندین قمی دادیم»(به معنی چندین شهید دادیم، منتسب است به سردار شهید علی قمی، قائم‌مقام پیشین شهید کاوه). به میدان مین عراق که رسیدیم، ستون را دوشاخ کردیم که یک ستون از راه دیشب برود و یک ستون از راه جدید من نشان کرده بودم. به فرمان کاوه قرار شد من از راه جدید بروم» و من هم اطاعت کردم و رفتم. این آخرین دیدار من و محمود کاوه بود که بر بلندای از تفاع رفیع ۲۵۱۹ اتفاق افتاد. آقای چناری از مسیر شب گذشته به سمت قله راه افتاد. یک گردان هم برای احتیاط نزد شهید کاوه باقی مانده بود و شخص شهید کاوه همان غار کوچک زیر قله، سنگر فرماندهی را بر پا کرده بود. در همین حین ما رسیدیم به

میدان مین و تخریبچی‌ها بلافاصله محوطه را پاک‌سازی و معبر را باز کردند و رسیدیم نزدیک سنگر کمین بعضی‌ها. آقای چناری از همان مسیر دیشب به سنگ‌چین سنگر عراقی‌ها رسیده بود و شهید کاوه هم ظاهر از غار سنگی بیرون آمده بود و همراه آقای چناری نزدیک قله بود و این زمانی بود که با بی‌سیم دستور داده بود آتش تهیه بریزند. الحق والانصاف آتش فوق‌العاده سنگین و شدیدی هم تدارک دیدند و روی سر دشمن ریختندو کاوه همان‌طور که وعده داده بود، کوه ۲۵۱۹ را ۲۵۱۳ و خط عراقی زیرورو ششده پانزده دقیقه‌ای از ریختن آتش تهیه گذشته بود که ظاهر محمود از آن غار کوچک که فرماندهی می‌کرده است، بیرون رفته، به سمت آقای چناری که ببیند آتش تهیه را کجا می‌ریزند. در همین حین یک گلوله خمپاره پشت آن‌ها به زمین خورده و ترکشی از آن به سر محمود اصابت کرده است. ناگهان صدای بی‌سیمچی کاوه آمد که مرا می‌خواست و خبر مجروحیت محمود را می‌داد. ما ۳۰۰ یا ۴۰۰ متر با آن‌ها فاصله داشتیم. گفتم امدادگران را خبر و نامشان را هم یادداشت کنید. سپس به آقای منصوری پیام دادم و خواش کردم که آتش را قطع و رمز عملیات را اعلام کنند. با شنیدن رمز عملیات که «باباابعدا...الحسین(ع)» بود، ا...اکبر گفتیم و به قله ۲۵۱۹ حمله کردیم و تا بالای قله رسیدیم و چند سنگر را هم فتح کردیم. اما نهایتاً یک تیر به دست راست من خورد، زخم عمیقی ایجاد کرد و بی‌سیمچی‌های بنده آقایان حمیدرضا پرداس و نوربخش بودند که گفتند شما بر اثر خون‌ریزی بیهوش شدید و به عقب بردیمان. زمانی که در بهداری به هوش آمدم، بلافاصله سراغ محمود را از آقای دکتر موسوی گرفتم و ایشان اظهار بی‌اطلاعی کرد و گفت: آقای کاوه اینجا نیست. فهمیدم که محمود را عقب نیاوردند. فوری سرم را باز کردم و زخم و جراحت را از یاد بردم و به مقر استقرار گردان‌ها در پیرانشهر رفتم. بی‌سیمچی کاوه را پیدا کردم و نام امدادگران را گفتم. وقتی سراغ امدادگران رفتم، آن‌ها گفتند: ما ایشان را گذاشتیم روی برانکار. کمی که عقب آمدیم، رسیدیم به جاده نیمه‌کاره‌ای که بولدوزر‌هایی آنجا بودند و شهید کاوه دست مرا با دشتش کشید و اشاره کرد: مرا روی زمین بگذارید. سپس اشاره کرد که مرا به سمت قبله قرار دهید و بعد اشاره کرد شما بروید بالا و مجروحان ماندۀ است و چون به‌شدت مجروح بود، رفتم سراغ برادر بزرگوارمان سردار محبی از بچه‌های خوزستان که در لشکر ما بود و چنان‌باز عزیزمان سردار خلیل آبادی و چند نفر دیگر. همراه هم راه افتادیم به سمت نقطه رهایی؛ همان محوری که شب قبل از آنجا عمل کرده بودیم و آقایان امدادگران گفته بودند و درست هم گفته بودند. پیکر محمود آنجا روی زمین بود و تک‌وتنها در قله ۲۵۱۹ عاشقانه و عارفانه به شهادت رسیده بود. درحالی‌که می‌توانست همان شب به عقب برگردد و هنوز هم نفس می‌کشید و احتمالاً می‌توانست زنده بماند، ولی به امدادگران گفت: «مرا روی زمین و رو به قبله بگذارید و بروید به دیگر مجروحان لشکر رسیدگی کنید.»



سرتیپ

شهید حسن

آبشناسان

(شیر صحرا).

فرمانده

لشکر ۲۳

نوه،

می‌گوید:

اگر در دنیا

یک چریک

پاک‌باخته

و دلباخته

به اسلام

و حضرت

امام(ره)

وجود داشته

باشد،

محمود کاوه

است.

فرهنگ‌نامه

جاودانه‌های تاریخ

(جلد ۲: زندگی‌نامه فرماندهان شهید استان)

سیدسعید موسوی

نشر شاهد ۱۳۸۲

کاوه، معجزه انقلاب

(ویرژنامه سردار شهید اسلام شهید محمود کاوه)

گردآوری: حمیدرضا صدوقی

نگاره بزرگداشت سردار آن شهید استان

خراسان و نشر سخن گستر (مشهد) ۱۳۸۲

یادکاران

(مجله: کتاب کاوه)

کوروش علیانی

روایت فتح ۱۳۸۱

میاندار

(اشعاری در کتابی سردار شهید محمود کاوه)

سروده حسین ایراهیمی

نگاره بزرگداشت سردار آن شهید استان خراسان ۱۳۸۱

نبرد آلماتان

سیدسعید موسوی

نگاره بزرگداشت سرداران شهید استان خراسان ۱۳۷۹

فریاد زاگرس (آلماتان)

حسین سهرابی

نگاره بزرگداشت سرداران شهید استان خراسان ۱۳۷۹

ارغوانی بر خاکریز

سیدمحمدصادق موسوی

گر مارودی

نشر شاهد ۱۳۷۸

۱۳۶۰

- فرماندهی عملیات سپاه‌سقر
- قائم‌مقام فرمانده سپاه‌سقر
- فرماندهی عملیات تیپ ویژه شهیدا

۱۳۶۱

- مجروحیت در عملیات
- پاک‌سازی منطقه محمدشاه
- مهاباد از ناحیه شکم

۱۳۶۲

- فرماندهی تیپ ویژه
- شهدا پس از شهیدان ناصر کاظمی، محسن گنجی‌زاده و محمدبروجردی

۱۳۶۳

- از دواج با خاتم فاطمه عمادالاسلامی
- تولد تنها فرزندش: زهر کاوه
- مجروحیت در عملیات پاک‌سازی دارلک مهاباد
- مجروحیت در عملیات بدر از ناحیه دست

۱۳۶۴

- مجروحیت در
- عملیات قادر و منطقه عملیاتی والفجر

۱۳۶۵

- فرماندهی لشکر ویژه شهدا
- مجروحیت در تک حاج عمران از ناحیه سر
- شهادت در شب یازدهم شهریور بر روی ارتفاعات ۲۵۱۹ حاج عمران

مرد کارهای ناممکن

او مصاحبه کرده است. پس حرف هایم، ردیف کردن چند کلمه ساده با بار معنایی سنگین و عمیق نیست. اینکه می‌گویم کاوه بی‌بدیل است، شعار نیست. کاوه در کادر سازی و طراحی عملیات، اسطوره بود. او حتی پشتیبانی و تجهیزات جنگی را به یک سرباز ساده واگذار کرد. برای کارهایش ترس و واهمه نداشت؛ چون با شناخت، این امور را واگذار می‌کرد. سردار هدایت لطفی می‌گفت

اگر یک لشکر آماده نبود اما کاوه آماده بود، آن روز کل لشکر آماده می‌شد. امام خمینی(ره) گفتند: «شهیدپشتی یک ملت بود.» بسا خصوصیاتی که شهید کاوه داشت، می‌توانیم بگوییم که «شهید کاوه نیز یک لشکر بود.»

محمود کاوه از کجا کاوه شد؟ محمود کاوه سال ۵۸ و در هجده‌سالگی، نگهبان راه‌آهن بود. او در همان سال و با آموزش‌هایی که در پادگان دید، چنان رشد کرد که وی را به عنوان یکی از محافظان بیت رهبری انتخاب کردند. آن سال امام خمینی(ره) قرار بود از قم به تهران بروند. شهید کاوه همراه چند نفر دیگر به منظور



حمیدرضا صدوقی هم‌روز شهید کاوه و نویسنده

تکمیل حلقه حفاظت بیت رهبری از استان خراسان به تهران و حسینیۀ جماران رفت. چندماه گذشت وشورش های ضدانقلاب، کومه‌ها و دموکرات‌ها در استان‌های غربی اوج گرفت. با این شرایط کاوه راهی سقز شد. همان لحظه ورود فرماندهی گروهان، اسکورت در سقز را بر عهده گرفت. شب و روزهای استان‌های غربی با آشوب‌های آن زمان ضدانقلاب شبیه آن چیزی بود که

داعش در عراق و سوریه رقم زده بود؛ آتش و خون و سرهای بریده.

با ورود کاوه، سپاه در استان‌های غربی، تپیی را برای مقابله با این تحركات تشکیل داد. شهید کاوه مسئول عملیاتی این تیپ شد و همراه رزمنده‌ها تصمیم گرفت جاده پیرانشهر به سردشت را که ۷۰ کیلومتر طول داشت، از دست ضدانقلاب خارج کند. بعد از انقلاب تا سال ۶۱ این جاده مرزی دست ضدانقلاب بود و ارتش در این مدت نتوانسته بود آن را پس بگیرد.

این جاده آن‌ها را به ۳ شهر مهاباد، سردشت و پیرانشهر مسلط کرده بود. آن قدر به خودشان

